

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایت دعائم الاسلام

دو روایت از چهار روایتی که مرحوم شیخ (اعلی الله مقامه الشریف) در اول مکاسب عنوان فرمودند، مورد بحث قرار گرفت. **روایت سوم**، روایتی است که مرحوم شیخ از کتاب دعائم الاسلام نقل می کنند. در دعائم الاسلام کتاب البیوع، فصل دوم (ذکر ما نهی عن بیعه)، حدیث بیست و سوم این روایت را نقل می کنند. **عن جعفر بن محمد (ع): «إن الحلال من البیوع کل ما کان حلالاً من المأكول والمشروب وغير ذلك مما هو قوام للناس ویباح لهم الانتفاع»**، مأكولات و مشروبات حلال و هر چیزی که قوام زندگی مردم و مصلحت برای مردم است و انتفاع آن برای مردم مباح است، اینها عنوان بیع حلال را دارد. اما بیع حرام: **«وما کان محرماً أصلاً»** آن که اصل او محرم است، اصله، یعنی بعنوان خودش متعلق تحریم قرار گرفته مثل خمر، چون یک سری اعمال داریم که به عناوین دیگر متعلق برای تحریم قرار می گیرند، **«منهياً عنه لم یجز بیعه و لا شرائه»** بیع و شراء آن جایز نیست. مرحوم شیخ می فرمایند این روایت که در کتاب دعائم آمده برای ما ضابطه بیع حلال و حرام را ذکر می کند.

نظر استاد در مورد این روایت

به احتمال خیلی قوی این روایت دعائم نیز، متخذ از همان روایت تحف العقول است. و این طور نیست که از خود امام صادق (ع) نقل شده باشد و یک روایت دیگری باشد، بلکه خلاصه و اجمالی از همان روایت تحف العقول است که در اینجا آمده. در روایت فقه الرضا تنها اضافه ای که وجود داشت این بود که در آخر روایت آمده بود **«حرام ضار للجسم فساد للنفس»**، که عرض کردیم برخی از بزرگان مثل مرحوم محقق خوئی (قدس سره)، از این تعبیر استفاده کرده اند که امام (ع) در مقام بیان اعطاء ضابطه هستند یعنی هر چیزی که **ضار للجسم و فساد للنفس** باشد، حرام است، بعد فرموده اند این ضابطه، یک ضابطه منضبطی نیست، اشکالات زیادی بر این ضابطه وارد می شود که همه اینها را بیان کردیم و در بحث گذشته نکته ای که ما بر آن تکیه کردیم این بود؛ که این **ضار للجسم و فساد للنفس** اصلاً ضابطه نیست بلکه بعنوان یک اثر غالبی برای محرمات بیان شده است نه بعنوان ضابطه، تا این که آن اشکالات متعدد ایشان وارد باشد، لذا آن اشکالات مطرح نمی شود، در این روایت دعائم هم اصلاً عنوان ضابطه را نداریم.

بیان ضابطه در روایت توسط امام(ع)

یک نکته دیگری که قابل ذکر است اینکه، در روایت فقه الرضا و در روایت تحف العقول و نیز در روایت دعائم، ضابطه را امام بیان می کند. می فرماید: «کل ما کان حلالاً من المأکول والمشروب وغير ذلك مما هو قوام للناس، و کل ما کان محرماً اصله و منهياً عنه، بینه و شرعه حرام»، همین یک ضابطه است، دیگر معنا ندارد کنار ضابطه، یک ضابطه دیگر هم ذکر شود. بعبارة اخري اگر از ما بپرسند؛ در بیه حلال ملاک حلیت چیست؟ حلیت که نمی تواند دو ملاک داشته باشد، اگر هم 2 عنوان هست، این دو عنوان باید یک قدر جامعی داشته باشند که در واقع آن قدر جامع، عنوان ضابطه و ملاک را دارد. بنابراین اگر در آن روایت فقه الرضا اول ضابطه ذکر شده، دیگر «ضار للجسم فساد للنفس» عنوان ضابطه ندارد تا آن اشکالات مطرح شود. این معنای اجمالی روایت دعائم.

طرح دو بحث در مورد این روایت:

فقه‌ها در مورد روایت دعائم در دو مقام بحث کرده اند؛ یکی این که آیا روایاتی که در کتاب دعائم هست برای فقیه قابل استدلال است یا نه؟ دوم بر فرض صحت استدلال آیا این روایت، مدعای مرحوم شیخ انصاری را اثبات می کند یا نه؟

مؤلف کتاب:

اما مطلب اول: صاحب کتاب دعائم، ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور است. در شرح احوال ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور، بحث های زیادی واقع شده است، که خود ایشان یک مرد عالمی بوده که به فقه و حدیث خیلی مسلط بوده و کتابهایی نیز دارند. در ایامی که دولت اسماعیلیه در مصر حاکم بوده یکی از قضات آنجا بوده و چند کتاب هم در همان زمان تألیف کرده. در مورد ایشان از این جهت بحثی نیست، اما از دو جهت در آن بحث است. **یک جهت این که:** ابوحنیفه قاضی نعمان بن محمد بن منصور آیا شیعه اثناعشری بوده است یا نه؟ چنان که مورخین می گویند یک زمانی مالکی مذهب بوده است و بعد از آن مستبصر شده، اما بحث اینجاست که بعضی می گویند بعد از استبصار، از زمره مذهب اسماعیلیه شد و شاهد آن این است که در کتابش از روایاتی که از امام صادق(ع) به بعد است نقل نمی کند و هر چه نقل می کند از قبل از امام صادق(ع) است.

و بعضی می گویند شیعه 12 امامی شد، این بحث است و تقریباً نمی توان از کتب اثبات کرد که آیا ایشان حتماً اثناعشری بوده اند یا نبوده اند. مخصوصاً با توجه به بعضی از نکاتی که راجع به مطالب کتاب عرض می کنیم. پس اثناعشری بودن او ثابت نیست.

جهت دوم: آیا در بین رجالیین کسی به وثاقت قاضی نعمان تصریح کرده است؟ خیر، کسی که تصریح به وثاقت کرده باشد نداریم، حال اگر کسی در حجیت خبر واحد قائل شد که راوی باید موثق باشد (یا به توثیق خاص و یا به توثیق عام)، صاحب کتاب دعائم با این که از نظر علمی مورد قبول همه است بلکه جزو نوابع زمان خودشان بوده اند، اما از نظر توثیق، نه توثیق خاص داریم و نه توثیق عام، و شواهدی را که مرحوم حاجی نوری در مستدرک برای توثیق ایشان آورده اند، نمی تواند برای انسان اطمینان آور و کافی باشد. اما اگر کسی در باب حجیت خبر واحد گفت؛ همین مقدار که قدحی در راوی وارد نباشد کافی است، این روایت بر این مبنا مشمول حجیت واقع می شود. این از نظر خود صاحب کتاب دعائم.

مشکل ارسال روایات دعائم

نکته دوم این است که بر فرض این که خود صاحب دعائم موثق و امامی باشد، مشکل دیگر این است که روایاتی که در این کتاب نقل کرده، همه آنها مثل فقه الرضا مرسل است، لذا مشمول بحث اخبار مرسله می شود و این که آیا اخبار مرسله حجیت دارند یا ندارند؟ البته خود صاحب دعائم در اول کتاب این تعبیر را دارد که «نقتصر فيه الي الثابت الصحيح ما روينا الي الائمة من اهل بيت رسول الله(ص)»، در اول کتاب فرموده است: ما سندها را نمی آوریم و اکتفا می کنیم بر آن حدیث ثابتی که صحیح است از آن روایاتی که از ائمه اهل بیت است. البته این تعبیر نمی تواند کافی باشد، برای این که ممکن است در روایت یک قرینه ای بوده که این قرینه برای قاضی نعمان افاده صحت کند و بگوید این روایت صحیح است، اما اگر همان قرینه را بدست ما بدهند ما نتوانیم از آن اطمینانی پیدا کنیم.

فروع مخالف مذهب شیعه در دعائم

نکته سوم این است که آیا این کتاب مشتمل بر فروع متعددی است، که مخالف با مذهب امامیه است. یک موردش این است که مشروعیت عقد موقت را قاضی نعمان انکار کرده است. در حالی که از مسلمات مذهب امامیه، مشروعیت عقد موقت است.

دوم: در این که بر چه چیزی می توانیم سجده کنیم، فتوا داده که سجده بر لباس پشمی مانعی ندارد و گفته «کل ما يجوز لبسه و الصلاة فيه يجوز السجود عليه»، هر چیزی که پوشیدن آن جایز باشد و وقتی که می پوشیم بتوانیم در همان حال نماز بخوانیم، بر آن می توانیم سجده کنیم. این هم مخالف با مذهب امامیه است.

مورد سوم: گفته است اگر کسی نسیاناً یا جهلاً از طرف یسار وضو را انجام دهد، یعنی بعد از صورت، ابتدا دست چپ و سپس دست راست را بشوید اگر نسیاناً و جهلاً باشد، وضوی او صحیح است و نماز او فاسد نیست.

(خاطره ای را عرض کنم؛ یک وقتی در جبهه می خواستم وضو بگیرم، آمدم کنار یکی از منبع هایی که برای وضو گذاشته بودند. مردی که حدود 65 یا 66 سال داشت، قبل از من مشغول وضو بود، اول دست چپش را شست بعد دست راستش را، احتمال دادم که ایشان اشتباه کرده باشند، روز دیگر هم دیدم که دوباره اول دست چپ را شستند بعد دست راست را. جلو رفتم و گفتم این وضو صحیح نیست. گفت چطور. گفتم اول باید دست راست را بشویید، بعد دست چپ را. گفت این نحوه وضو گرفتن را همسرم به من یاد داده و من 30 سال است که اینطور وضو می گیرم. این چنین هم اتفاق می افتد.)

مورد چهارم:

یک سری امور در فقه ناقض وضو نیست، مثل مذي و وذي. اما ایشان اینها را ناقض وضو قرار داده است. اینها بعضی مواردی است که در این کتاب آمده است، و این سبب می شود که اعتماد بزرگان به این کتاب کم شود. مثلاً مرحوم صاحب وسائل ظاهراً یا اگر تتبع بفرمایید اصلاً، در کتاب وسائل الشیعه از این دعائم الاسلام چیزی را نقل نکرده. یکی از علتهاش این است که چنین فتاوایی در این کتاب وجود داشته.

نکته دیگر

این است که عقد موقت را در یک جا انکار کرده اند؛ اما در دو جا به آن تمسک می کنند؛ اگر مردی به عقد موقت زنی دارد و این مرد نعوذ بالله با یک زن دیگری زنا کرد، در اینکه آیا داشتن همسر به عقد موقت، موجب احصان می شود یا نه، گفته این موجب احصان نیست و این زنا، زناي محصنه نمی شود. اگر ایشان عقد موقت را قبول نداشته چرا اصلاً مطرح کرده؟

یا در باب محلل می گوید؛ زنی که سه بار طلاق داده شده، اگر محلل، او را به عقد موقت بگیرد، کافی نیست، بلکه باید عقد دائم باشد. اینها یک قرآینی است بر این که فی الجمله عقد موقت را قبول دارد، اما در بعضی از قسمت های کتاب، این را انکار کرده اند. این اشکالاتی که در این کتاب بوده است. عجیب این است که ابن خَلَّکان در کتاب وفیات الاعیان، بعد از این که می گوید قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور، اول مالکی بوده است و بعد انتقل الی مذهب الشیعه، کتابهای ایشان را ذکر می کند؛ یک کتابی دارد به نام الاقتصار فی الفقه، کتاب دیگری به نام الاخبار، کتاب دیگری دارد به نام اختلاف اصول المذاهب. عجیب این است که ایشان اسمی از کتاب دعائم در جمله کتب قاضی نیاورده است. ظاهراً علما گفته اند این کتاب دعائم، همان کتاب الاخبار ایشان است.

بررسی استدلال شیخ(ره) به روایت

مطلب چهارم این است که اگر از همه اینها صرف نظر کنیم و بگوییم موثق و امامی است و از این اشکالات هم غمض نظر کنیم، اما آیا این روایت که مرحوم شیخ در اینجا آورده اند قابلیت استدلال دارد یا ندارد؟

اشکال مرحوم خوئی به روایت دعائم

در این روایت دعائم مرحوم آقاي خويي اشکالي دارند. ایشان می فرمایند ما نمی توانیم به این روایت استدلال کنیم. چون از روایت استفاده می شود هر چیزی که ولو از یک جهت، حرمت به آن تعلق پیدا کرده باشد بیع آن حرام است. در حالی که بسیاری از چیزها از یک جهت حرمت به آن تعلق پیدا کرده، مثلاً از جهت اکل حرام، اما از جهت فروختن یا استفاده های دیگر و منافع محله دیگر، حلال است.

جواب استاد به اشکال مرحوم خوئی

این اشکال از مثل مرحوم خويي تعجب است. براي اینکه در این روایت دارد «ما کان محرماً اصله منهيّاً عنه» چیزی که بعنوان خودش محرم و منهي عنه است. **کان محرماً اصله**، ظهور در این دارد که **یکون فاسد محضاً**، که فساد محض هم دارد بعبارة اخري بگوییم؛ در روایت دعائم می گوید آنچه که فساد محض دارد بیعش حرام است. گرچه اول به ذهن انسان می آید که بگوید؛ **ما کان محرماً اصله** یک چنین دلالتی هم دارد **ما کان فاسد محضاً**، یعنی آنچه که از آن فساد محض هم تولید می شود، این دیگر به هیچ وجه حلال نیست.

ولي وقتی انسان دقت می کند در «**ما کان محرماً اصله**»، اگر اصل را به معنای تماماً بگیریم، یعنی فقط فساد دارد، اما عرض کردیم که اصله، یعنی به عنوان خودش و در عناوین ثانویه دیگر، لذا نمی توانیم این حرف را بزنیم. اما اینجا یک قرینه خیلی

روشن وجود دارد بر این که وقتی امام می فرماید بیعش حرام است، یعنی در جهت فساد آن، یعنی اگر کسی خون را در جهت حرمت آن، که اکل و شرب خون باشد بفروشد، حرام است. نه اینکه مطلقاً بیع دم حرام باشد، از جهات دیگر، بیعش حرام نیست. لذا اشکال ایشان با این بیان رفع می شود و اشکال واردی نیست.

نتیجه بحث

نتیجه این می شود که این روایت بر مدعی شیخ به خوبی دلالت دارد و لکن اشکال آن، اشکال سندی است. یعنی اولاً: ما دلیل روشن بر توثیق و امامی بودن صاحب کتاب دعائم نداریم. و ثانیاً این روایت مرسل است. این دو اشکال قابل حل نیست، این راجع به خصوص این روایت. و چون کتاب دعائم مشتمل بر یک فروع مخالف مذهب است، ولو مرحوم حاجی نوری در کتاب مستدرک زحمت زیادی کشیده اند تا آنها را توجیه کنند، اما قابل توجیه نیست. لذا خود کتاب هم نمی تواند قابل اعتماد باشد. **بله يصلح للتأييد.** مطالب کتاب دعائم، برای تأیید صلاحیت دارد. بحث روایت سوم تمام شد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين.